

قدرت در دوران پیشا پست مدرن و پست مدرن: مفهوم شناسی هندسه قدرت، و سناریوی

محتمل پیشاروی آن^۱

مهدی مطهرنیا^۲

- چکیده

مفهوم هندسه قدرت متوجه نشانه گذاری جغرافیای بین المللی قدرت های بزرگ جهان در شکل دهی به آینده ی قدرت در نظم نوین جهانی است. هندسه یک امر ترسیمی است که توسط اراده ی آگاهانه و برنامه ریزی آینده اندیشانه شکل و محتوا می پذیرد، و کنشگران متفاوتی دارد. این اراده کنشگران اصلی و مدیریت آینده قدرت توسط آن ها است که زمینه پرور مدیریت آینده ی شکل دهی به قدرت در گستره ی پرپهنای جغرافیای قدرت جهانی است. در این مقاله تلاش شده است با پروای چنین تعریفی از آینده هندسه جهانی قدرت؛ بر اساس داده های برگرفته از مطالعه ی «**رویکردهای مختلف در مطالعه، تحول ماهیت و گفتمان قدرت تا دوران کنونی**»، به بررسی سه سناریوی محتمل در برابر آینده ی هندسه جهانی قدرت در نظام بین الملل نایل آید.

- واژگان کلیدی:

قدرت در دوران پیشا پست مدرن، قدرت در دوران پست مدرن، هندسه جهانی قدرت، مدیریت آینده قدرت، سناریوی احتمالی آینده هندسه قدرت،

- مقدمه: مفهوم شناسی هندسه آینده قدرت

در پرتو ادراک قدرت در کرانه های گوناگون گفتمانی تاریخ غرب، و بر اساس آنچه نظام بین الملل غربی شده می توان نام نهاد؛ می توان به آینده پویی در باب آینده ی هندسه قدرت در نظام بین الملل بر اساس نگارش سناریو - فرپندار - محتمل قدرت روی آورد. پرسش این است که هندسه آینده قدرت یعنی چه ؟

^۱ این مقاله در مقام جستاری تکمیل کننده بر مقاله ی «**رویکردهای مختلف در مطالعه، تحول ماهیت و گفتمان قدرت تا دوران کنونی**، در سال ۱۳۹۲ نگاشته شده است که در مجموع می تواند در محور موضوعی «**مفهوم شناسی هندسه قدرت و رویکردهای مختلف در مطالعه، تحول ماهیت و گفتمان قدرت**»، به حساب آید.

^۲ (این عنوان های زمان نگارش مقاله است). رییس پژوهشکده علوم اجتماعی و انقلاب دانشگاه آزاد اسلامی و عضو هیات علمی واحد تهران مرکز و قم؛ عضو شورای علمی آینده پژوهی فرهنگی جهاد دانشگاهی دانشگاه تربیت مدرس.

هندسه از واژه انگلیس "Geometry" و از واژه ی یونانی "γεωμετρία"، ریشه گرفته است. این کلمه از دو کلمه «جئو» به معنای زمین و «متری» به معنای اندازه گیری تشکیل شده است. بنابراین هندسه اندازه گیری زمین است.

مصریان اولیه نخستین کسانی بودند که اصول هندسه را کشف کردند. هر سال رودخانه نیل طغیان نموده و نواحی اطراف رودخانه را سیل فرا می گرفت. این عمل تمام علائم مرزی میان تقسیمات مختلف را از بین می برد و لازم می شد دوباره هر کس زمین خود را اندازه گیری و مرزبندی نماید. آن ها روشی از علامت گذاری زمین ها با کمک پایه ها و طناب ها اختراع کردند. آن ها پایه ای را در نقطه ای مناسب در زمین فرو می کردند، پایه دیگری در جایی دیگر نصب می شد و دو پایه توسط طنابی که مرز را مشخص می ساخت به یکدیگر متصل می شدند. با دو پایه دیگر زمین محصور شده، محلی برای کشت یا ساختمان سازی می گشت.

با برآمدن یونانیان اطلاعات ریاضی قدم به مرحله ای علمی گذاشت. در آغاز تمام اصول هندسی ابتدایی بود. اما در سال ۶۰۰ قبل از میلاد مسیح، یک آموزگار یونانی به نام تالس، اصول هندسی را از لحاظ علمی ثابت کرد. تالس دلایل ثبوت برخی از فرضیه ها را کشف کرد و آغازگر هندسه تشریحی بود. اما دانشمندی به نام اقلیدس که در اسکندریه زندگی می کرد، هندسه را به صورت یک علم بیان نمود. وی حدود سال ۳۰۰ قبل از میلاد مسیح، تمام نتایج هندسی را که تا به حال شناخته بود، گرد آورد و آن ها را به طور منظم، در یک مجموعه ی ۱۳ جلدی قرار داد. این کتاب ها که اصول هندسه نام داشتند، به مدت ۲ هزار سال در سراسر دنیا برای مطالعه هندسه به کار می رفتند.

بر اساس این قوانین، هندسه اقلیدسی تکامل یافت. هر چه زمان می گذشت، شاخه های دیگری از هندسه توسط ریاضیدانان مختلف، توسعه می یافت. امروزه در بررسی علم هندسه انواع مختلف این علم را نظیر هندسه تحلیلی و مثلثات، هندسه غیر اقلیدسی و هندسه فضایی مطالعه می کنیم.

با پروای چنین پیشینه ای می توان مفهوم هندسه قدرت را متوجه نشانه گذاری جغرافیای بین المللی قدرت های بزرگ جهان در شکل دهی به آینده ی قدرت در نظم نوین جهانی دانست. هندسه یک امر ترسیمی است که توسط اراده ی آگاهانه و برنامه ریزی آینده اندیشانه شکل و محتوا می پذیرد، و کنشگران متفاوتی دارد. این اراده کنشگران اصلی و مدیریت آینده قدرت توسط آن ها است که زمینه پرور مدیریت آینده ی شکل دهی به قدرت در گستره ی پرپهنای جغرافیای قدرت جهانی است. از این رو باید بازیگران اصلی و فرعی و نحوه ی تعامل آن ها را در گفتمان قدرت هر عصری در جغرافیای آینده زمان، مورد پروا؛ و شکل های دوگانه ی آرایشی و محتوایی آن را مورد شناسایی قرار داد.

- قدرت در دوران پیشا پست مدرن و پست مدرن

نمی توان در دسته بندی پست مدرن ها و زمان بروز پست مدرنیسم، جغرافیای زمانی مشخصی را بازیافت. پست مدرن ها مخلوطی از اندیشمندان را در خود جای داده اند که در ظرف نقد مدرنیته؛ و پژواک های عینی آن در قالب مدرنیسم، به انتقاد پرداخته اند. شاید بتوانیم در بافت مفهوم شناسی قدرت از وبر آلمانی در این باب آغاز سخن داشته باشیم.

ماکس وبر، قدرت را «مجال یک فرد یا تعدادی از افراد برای اعمال اراده خود حتی در برابر مقاومت عناصر دیگری که در صحنه عمل شرکت دارند» (وبر، ۱۳۷۴: ۲۳۲)، تعریف می کند. وبر در تعریف معروف خویش، ویژگی دولت را نیز به صورت زیر بیان می کند: «یک مجمع سیاسی اجباری که دارای سازمانی مستمر است در صورتی و تا جایی دولت خوانده می شود که

مسئولان اجرایی آن به طور موفقیت آمیزی در جهت اجرای دستورهایشان از امتیاز انحصاری استفاده مشروع از زور جسمی برخوردار باشند.» (لوکس، ۱۳۷۰: ۶۱).

بر پایه این تفسیر، از نظر وبر، قدرت با سلطه پیوند برقرار می‌نماید چرا که قدرت بر دورکن عمده یعنی «تحمیل اراده» و «مقاومت شخص دیگر» استوار است. در نزد او سلطه خود نمونه بارزی از قدرت است. سلطه در مفهوم کلی قدرت، یعنی امکان تحمیل اراده خود بر رفتار افراد دیگر. وبر دو پایانه قدرت را به مثابه انواع سلطه از یکدیگر تمیز می‌دهد: نخست سلطه‌ای که به اعتبار «تجمع منافع» (با تکیه بر دارایی و مالکیت اقتصادی)، و دوم سلطه‌ای که به اعتبار آمریت و اقتدار (یعنی قدرت فرمان دادن و وظیفه اطاعت نمودن)، تعریف می‌شوند. در مقام بهترین نمونه از نوع اول، وبر به سلطه انحصارگرانه در بازار، و از نوع دوم، به قدرت شاهی، پدرسالاری و اربابی اشاره می‌کند. بدین سان برای وبر مبنای قدرت برحسب زمینه اجتماعی یا موقعیت تاریخی و ساختاری، صورت‌های بس متنوعی به خود می‌گیرد. از این رو به نظر او این مسأله که سرچشمه قدرت در کجا قرار گرفته، یک مسأله تجربی است و برخلاف مارکس نمی‌توان با یک سرچشمه خاص قدرت برای آن پاسخی ارائه نمود.

تحلیل نیکوس پولانتزاس نیز به عنوان یک مارکسیست ساختارگرا، از قدرت، تحلیلی مبتنی بر الگوی مارکسیستی و طبقاتی است (Poulantzas, 1973: 104-111). وی برای تبیین دقیق نظریه خود، سه مفهوم: «طبقه اجتماعی»، «منافع طبقاتی» و «منافع اختصاصی» را مورد موشکافی قرار می‌دهد. از نظر وی، مفهوم قدرت ارتباط مستقیم با مفهوم طبقه دارد و تجلی آن در مبارزه‌ای رودررو میان طبقات است. (پولانتزاس، ۱۳۷۰، ص ۲۰۹). استیون لوکس^۳ که به سال ۱۹۸۶، کتاب قدرت را نگاشت؛ به عنوان یکی از مهمترین نظریه پردازان قدرت، با «نگرشی رادیکال» از قدرت، این مفهوم را تبدیل به مهمترین مفهوم جامعه‌شناسی معاصر ساخت. او در باب قدرت، به دیدگاه‌ها بی‌سره گانه توجه دارد:

دیدگاه تک‌بعدی قدرت، با پیش فرض گرفتن مفهومی لیبرالی از منافع، با مورد رخدادهای عاملیتی ارتباط دارد. این دیدگاه شامل تمرکز بر رفتار بازیگران در تصمیم‌گیری درباره مسائلی است که بر سر آنها تضاد مشهود منافع وجود داشته و منافع اولویت‌های روشن سیاست‌ها بوده و با مشارکت سیاسی آشکار می‌شوند. (لوکس، ۱۳۷۵: ۱۶).

در مقابل دیدگاه تک‌بعدی، رهیافت دیگر با پیش فرض گرفتن مفهومی رفرمیستی از منافع، با بررسی راه‌هایی که مانع اتخاذ تصمیم در مورد مسائل بالقوه‌ای می‌شوند که در مورد آن‌ها ستیز مشهود منافع وجود داشته و در قالب اولویت‌های روشن سیاست‌ها و نارضایتی‌های شبه‌سیاسی متجلی می‌گردند، بعددوم قدرت را عرضه می‌کند (Bachrach and Baratz, 1962: 941-952).

وجه ممیزه این نگرش در باب قدرت، آنست که وی بر مفهومی رادیکال از «منافع» متمرکز می‌باشد. اگرچه لوکس مقایسه دیدگاه‌های خود را برحسب برداشت‌های مختلف از منافع بنا به تأکید وی منظر تک و دو بعدی، منافع را ذهنی می‌دانند - تصویر می‌کند، اما صرفاً با منظر رادیکال او نیست که «منافع» وارد صحنه می‌شوند. براساس زاویه نگرش لوکس، سخن از منافع باعث قضاوت‌های هنجاری با ویژگی سیاسی و اخلاقی می‌شود. از این رو برداشت‌های مختلف از منافع بار ارزشی دارند:

³ N. Poulantzas

⁴ S. Lukes

«به صورت خام و ابتدایی می‌توان گفت که فرد لیبرال با انسان‌ها همان گونه که هستند برخورد می‌کند و اصول معطوف به نیاز را در مورد آن‌ها به کار می‌برد، منافع آنان را با آنچه که واقعاً ترجیح می‌دهند یا خواستار آنند، و به اولویت‌های سیاسی ها - که با مشارکت سیاسی تجلی می‌یابند - مرتبط می‌داند. فرد اصلاح‌طلب نیز به رغم این که با تأسف اظهار می‌دارد نظام سیاسی برای تمام خواسته‌های انسان‌ها ارزش یکسانی قائل نیست، اما منافع آنها را به خواست‌ها و ترجیحاتشان - البته احتمالاً به شیوه‌های شبه سیاسی و غیر مستقیم‌تر در شکل منافع و ترجیحات منحرف، پنهان یا مخفی - ارتباط می‌دهد. انسان رادیکال می‌گوید: خواسته‌های انسان‌ها خود می‌توانند محصول نظامی باشند که برخلاف منافع آنان عمل می‌کند، در چنین مواردی، منافع را به خواست‌ها و اولویت‌های آنان - آن‌جا که انسان‌ها فرصت انتخاب می‌یابند - پیوند می‌دهد.» (همان: ۵۰). بدین‌سان شکل سوم قدرت در نگاه لوکس؛ بر پایانه یک مفهوم رادیکال از منافع شکل گرفته است: از این منظر منافع شامل تقاضاها، مرجحات و است که تحت شرایط ممتاز انتخاب‌ها، یعنی خودمختاری و استقلال انتخاب‌کننده، هستند. (تاجیک، ۱۳۷۷: ۱۲۵). در قالب در نظام اندیشه فوکو، اصولاً قدرت مانند چیزی محاط که معمولاً زنجیره‌ای عمل می‌کند، تحلیل شده است. این قدرت هرگز در تملک کسی نیست. این شکل از قدرت شبکه‌ای عمل می‌کند و افراد نه تنها در میان تارهای این شبکه در گردشند، بلکه همواره در وضعی قرار دارند که هم به قدرت تن بدهند و هم آن را اعمال کنند. در این رویکرد دیگرانسان‌ها هدف بی‌تحرك و تن داده به قدرت نیستند. طبق این نگرش، قدرت بر افراد اعمال نمی‌شود؛ بلکه از طریق آنان جریان می‌یابد. این همان چهره چهارم و نرم افزارانه قدرت است که در همه پدیده‌ها، علائم و نشانه‌ها، پخش و پراکنده است. چنین قدرتی هرگز متمرکز نبوده و در دست دولت و نهادهای سیاسی نیست. به اعتقاد فوکو قدرت یک گفتمان کرانه خیز است نه یک مفهوم بر ساخته در درون گفتمان که در پرتو کرانه‌های گفتمانی تعریف و به آن محدود شود. میشل فوکو در نگاه تبارشناسانه و دیرینه‌شناسانه خود عصر مفهوم قدرت را به بلندای حیات آدمی می‌داند؛ اگر چه این مفهوم در حریم گفتمان‌های گوناگون معنا و مصداقی متفاوت به خود گرفته است، ولی قدرت به صورت یک گفتمان خود تجلی پیدا می‌کند. برخی در یک تقسیم بندی کلی دو خط سیر استمرار و عدم استمرار را در تبارشناسی مفهوم قدرت مطرح کرده‌اند و معتقدند؛ خط سیر نخست از هابز شروع می‌شود و به استیون لوکس منتهی می‌گردد و شامل دیدگاه افرادی چون «مارکس»، «راسل»، «وبر»، «پارسونز»، «نیوتن»، «گیدنز»، «آرنت»، «پولانزاس»، «دال»، «بکرک»، «باراتز» و غیره است و خط سیر دوم با گسست معرفت‌شناسی میشل فوکو آغاز و در گفتمان‌های فرا ساختار گرایان، فرامارکسیست‌ها و فرامدرنیست‌ها، بیان و مدلول‌های مختلف به خود می‌گیرد (بریر و پیر بلاشه، ۱۳۶۳: ۱۷). در میان اندیشمندان معروف به خط سیر استمرار «استیون لوکس» با ارائه سه چهره متمایز از قدرت و تفکیک آنها از یکدیگر تحلیلی نسبتاً دقیق‌تر از مفهوم قدرت و اشکال آن ارائه می‌کند. لوکس چهره اول قدرت را چهره‌ای مبتنی بر نگرشی کثرت‌گرا، ناظر بر اعمال قدرت و متمرکز بر رفتار انضمامی و قابل مشاهده، تعریف می‌کند، به اعتقاد وی نظریه «رابرت دال» در باب قدرت را می‌توان جزئی از چهره اول قدرت دانست. از دید رابرت دال قدرت را تنها بعد از بررسی دقیق مجموعه‌ای از تصمیمات محسوس و انضمامی می‌توان تحلیل کرد. وی با رویکردی رفتار گرایانه، قدرت را به معنی کنترل بر رفتارها تعریف می‌کند. به این معنا که «آ» بر «ب» تا جایی قدرت دارد که بتواند «ب» را به کاری وادار کند که در غیر آن صورت انجام نمی‌داد. و اما در چهره دوم قدرت، چهره اول به نقد کشیده شده و آن را به حکم اینکه نگرشی محدود، تقلیل‌گرا و قاصر از ارائه محکی عینی، از عرصه‌های سیاسی مهم و غیر مهم است، مردود اعلام می‌کند. «بکرک» و «باراتز» به عنوان نظریه پردازان عمده چهره دوم قدرت، در تلاشند تا تعریفی فراگیرتر و کاملتر از قدرت ارائه دهند. این دو نظریه پرداز در چهره اول قدرت بارابرت دال مشترک بوده و تأکید می‌کنند که قدر مسلم قدرت زمانی

اعمال می شود که «آ» در تصمیم گیری اش بتواند «ب» را تحت تأثیر خود قرار دهد. اما به نظر آنها، قدرت همچنین زمانی اعمال می شود که «آ» انرژی خود را صرف ایجاد یا تقویت ارزش های سیاسی و اجتماعی و رفتارهای نهادی شده ای کند که قلمرو سیاست را محدود به مسائل بی ضرر برای خود نماید. به اعتقاد آنان به میزانی که «آ» در انجام دادن این کار موفق شود «ب» از طرح هر مسئله ای که حل آن برای منافع و اولویت های «آ» زیان آور باشد، منع می شود. اما استیون لوکس در مقام نظریه پرداز، سومین چهره قدرت معتقد است که چهره اول قدرت مبتنی بر آموزه ای دو بعدی است و از دست یافتن به مسئله محوری و بنیادین اعمال قدرت؛ یعنی منافع واقعی، ناتوان است. به اعتقاد لوکس، موانع واقعی، صرفاً از رهگذر آموزه ای سه بعدی قدرت قابل درک است، وی تأکید دارد که منطق اصلی نهفته در اعمال قدرت تأکید بر این واقعیت است که قدرت یک مفهوم علی بوده و فراتر از سلسله ای منظم از رفتارها نمی توان آن را درک کرد. به تعبیری، در حالی که چهره نخست قدرت یک مفهوم لیبرالی از منافع را پیش فرض خود قرار می دهد و منافع را معادل خواسته ها و ترجیحاتی می داند که از راه مشارکت سیاسی تجلی می یابد، چهره دوم آن، یک مفهوم اصلاح طلبانه از منافع را پیش فرض خود قرار داده و منافع را نه تنها شامل تقاضاها و مرجحات؛ بلکه شامل مقولاتی چون مفصل بندی وضعیت طرد شدگان و حذف شدگان در نظام های سیاسی نیز می داند. در این میان سومین چهره قدرت بر بنیان یک مفهوم رادیکال از منافع استوار شده و از منظر این چهره از قدرت، منافع شامل تقاضاها و مرجحات و امور دیگری است که تحت شرایط ممتاز انتخاب ها؛ یعنی خودمختاری و استقلال انتخاب کننده شکل می گیرند (بشریه، حسین. ۱۳۷۴: ۴۷).

از نوشته های فوکو در باب انقلاب اسلامی چنین برمی آید که وی ماهیت قدرت در نظام پهلوی را مصداق و بروز چهره نخست و سخت افزاری آن می داند. اما قدرت شاه را نمونه یک قدرت حاکم با ویژگی های نهی کنندگی می شمارد که از عمل کردن در دایره پیکره اجتماعی و فردی ناتوان است. این شکل از قدرت فاقد ویژگی خاص قدرت انضباطی است و به ایرانیان اجازه می دهد که هویت فرهنگی خاص خود را که به آنها امکان می دهد. با قدرت نهی کننده بستیزند، همچنان دست نخورده حفظ نمایند. (Lesecrito, quando la terra trema" corriere Della sera, vol. 103. No 28, september 1978, pp.1-2).

فوکو در تحلیل قدرت، کاری با اشکال سازمان یافته و متمرکز قدرت ندارد بلکه موضوع اصلی بحث او تکنیک هایی است که در نهادهای گوناگون تجسم می یابند. به سخن دیگر مسئله مورد بحث فوکو، اعمال، حوزه اجرا و اثرات قدرت است نه قبضه یا تصاحب قدرت. از دیدگاه فوکو به جای تمرکز بر انگیزه ها و منافع گروه ها یا طبقات در اعمال سلطه باید به تحلیل فرآیندهای پیچیده ای پردازیم که از طریق آن ها افراد به عنوان آثار قدرت ابژه ساز تشکیل می شوند. قدرت شبکه ای است که همه در آن گرفتارند. افراد، مالک یا کارگزار قدرت نیستند بلکه مجرای آن اند. حقایق و خواسته ها از اثرات قدرت هستند. فرد، هم محصول قدرت و هم وسیله ای برای تشخیص و تبلور آن است. برای شناخت تاریخ، تکنیک و تاکتیک های قدرت باید از سطح فرد (و یا به گفته فوکو "از سطح فیزیک خرد" شروع کرد. تنها پس از شناخت مکانیسم ها و تکنیک های قدرت می توان فواید اقتصادی یا سیاسی آن را دریافت: نکته مهم این که از نظر فوکو، مکانیسم های قدرت متضمن تولید ابزارهای موثر برای ایجاد و انباشت دانش هستند. مشاهده، ثبت وقایع تحقیق و بررسی فضاهایی ایجاد می کند که در درون آنها دانش شکل می گیرد. مکانیسم های قدرت مدرن در سده های هفدهم و هجدهم پیدا شدند و از طریق نظام های مراقبتی و شبکه اجبارهای مادی بر بدن ها اعمال گردیدند. فوکو این قدرت جدا را "قدرت انضباطی" می نامد. که پیدایش و اعمال آن

به نحو جدایی ناپذیری با پیدایش دستگاه های خاص دانش و تکوین علوم انسانی پیوند داشته است. (رابینو و دریفوس: ۱۳۷۹: ۲۵-۲۶)

تحلیل های فوکو آشکارا بر پایه ی این فرض مأخوذ از نیچه استوارند که معرفت پیوند تفکیک ناپذیری با شبکه های قدرت دارد: قدرت معرفت را تولید می کند. (و نه فقط با تشویق و ترغیب به تولید معرفت، به این دلیل که معرفت به قدرت خدمت می کند، یا با کار بست معرفت به دلیل سودمند بودن آن)، قدرت و معرفت مستقیماً بر یکدیگر دلالت می کنند، هیچ رابطه ی قدرتی نیست که حوزه ای از معرفت همبسته ی خود را ایجاد نکند، و هیچ معرفتی نیست که در آن واحد مستلزم و بانی روابط قدرت نباشد. (اسمارت، ۱۳۸۵: ۱۰۰)

تعامل دائمی ای که بین قدرت و دانش به خصوص در ارتباطات شفاهی وجود دارد به گونه ای است که حقیقت اساساً ناپایدار باقی می ماند. این در واقع به این معنی است که تأثیر و عملکرد قدرت ناپایدار بلکه غیر قابل پیش بینی است. این مسئله در بحث سلطه رسانه ها اهمیت دارد. واقعیت، تنها محصول قدرت تجلی یافته در بیرون نیست، بلکه یکی از پدیده های این جهان است که به شرایط و عوامل بسیاری بستگی دارد. محدودیت هایی که به اشکال مختلف ایجاد می شوند و باعث پدید آمدن واقعیت می شوند. او در ادامه ذکر می کند که هیچ رابطه ی قدرتی بدون تشکیل حوزه ای از دانش متصور نیست و هیچ دانشی هم نیست که متضمن روابط قدرت و دانش لازم و ملزوم یکدیگرند. هر جا که قدرت اعمال می شود، دانش نیز تولید می شود. به عبارتی قدرت موجد و منشأ دانش و معرفت است. به طور مثال، توسعه ی دانش جرم شناسی در قرن نوزدهم در گرو توسعه زندان ها بوده است. بر خلاف نگرش سنتی منفی، مخرب، فسادآور، سرکوبگرانه، محدود کننده و بازدارنده به قدرت در نگرش مدرن قدرت جنبه عقلایی تری به خود گرفته است و می تواند مثبت، مولد و موجد باشد. (قلی پور، ۱۳۸۸: ۱۶۲)

وی در ادامه می نویسد: این درست است که آدم نباید ضرورتاً قرن نوزده را به انتظار می کشید تا بدین وسیله قدرت خود را با {کمک} مقداری از مشوره ها و شناخت نمایان می کرد، مختصر با گفتمان افرادی که کم و بیش به وسیله ی قدرت شایستگی داشتند و یا برآورده می شدند. اینکه حکام (خودمختاران) و شاهان، آموزگاران و فیلسوفان را در دور و بر خویش جمع کرده بودند و از فرزندان و آموزگاران مشورت می گرفتند، {این همه} درست است و ریشه در قرن نوزده ندارد و اما از قرن نوزده به بعد معرفت {مبدل} به اساسنامه می شود، {به شکل} نهاد گونه با قدرت معین مجهز شده است، در حوزه ی تقسیم کار دستی و کار روشنفکری قرن نوزده چیز جدیدی را پدید آورده است. به این معنا که معرفت مجهز شده با قدرت معین در جامعه باید کار کرد داشته باشد. به این مفهوم که این معرفت است که قدرت را در اختیار در می آورد و نه اراده خوب قدرت و یا کنجکاوی وی که به پیشواز معرفت می رود.

پس آن چه جدید است نه این واقعیت است که میان قدرت و معرفت رابطه ای وجود دارد، بلکه شکلی که قدرت در آن مادیت می یابد: آن هم به این معنا که معرفت بی واسطه با قدرت پیوند می خورد. از قرن نوزده به بعد قدرت به شکل متمرکز آن در دست حکام نیست، بلکه تقسیم می شود و آن را باید در دست تولید کنندگان و اداره کنندگان آن جستجو کرد. نشر معرفت پیوند تنگاتنگ با انتشار قدرت در شکل نظام های انضباطی وارد که به طور نمونه در مهندسی یک زندان که به مدل (panapTION) شهرت دارد، تجسم یافته است. مهندس آن جرمی بنتام، طرح زندانی را ریخت که حجره های آن یک دایره را تشکیل می دهند و در مرکز آن برج مراقبت وجود دارد. زندانبان می تواند از این برج تمامی زندانیان را تحت مراقبت گیرد. شگفت انگیز تر این که بی آن که زندانبانی در برج باشد، زندانبان خود را تحت نظارت حس می کنند.

تأکید و توجه خاص فوکو به زندان تمام دید-معماری معین آن، سازماندهی فعالیت و مراقبت که توسط گروه معدودی انجام می گرفت-خواننده ۸ را نسبت به این نکته اساسی آگاه می گرداند. ممکن است گفته شود که اعمال انضباط به اقتدار محدود متخصص عملی خاص متکی است، اما نیروی انضباط به توجه کلی که ما نسبت به ارزیابی و اصلاح رفتارمان بنا بر هنجارها در زبان و در سیاست های ما جریان دارد، انحرافات توجه عموم را به خود جلب می کند و باعث نگرانی آن ها می شود. (استونز، ۱۳۷۹: ۳۸۷)

به این گونه، معرفی که در قرن نوزده سربلند کرد، از مقررات، آیین نامه ها، بازرسی کامل و کنترل میانه برداشته است. چنین معرفی را می توان در چارچوب نهادهای جامعه، به طور مثال زندان ها، تیمارستان، دستگاه نظامی و کرد که خود سهم ارزنده و نقش مهم در کنترل کل نظام اجتماعی دارد. فوکو در این ارتباط می نویسد: "آن چه کارگاه، در مدرسه و در ارتش بیش از حد افزایش می یابد، یک نوع میکروعدلیه ی زمان (Mikro-jusiz)- دیر آمدن، حاضر نبودن، وقفه- یا فعالیت (بی توجهی، بی دقتی، تنبلی) {و یا میکرو عدلیه {جسم (بد ایستادن و اشارات بد، کثیف بودن) و در زمینه ی امیال جنسی زننده و بی شرمی است (Heinrich Fink، 1-7) و بدین سان است که اطفال، جنون زدگان، محکومین و افرادی که مرتبط به "نژاد" دیگر شناخته می شوند، (فراموش نکنیم که قرن هجده گهواره نژاد باوری مدرن است) مبدل به موضوع شرح، توضیح و گزاره های بیوگرافیک می شوند. دقیقاً در بطن همین نظام است که علوم انسانی زاده می شود و فوکو آن را بی رحمانه به شلاق نقد می بندد. قدرتی که در شکل علوم انسانی چهره می نمایاند و از سوی آن بیان می گردد، در تار و پود معرفت روزمره راه پیدا می کند و هنجار پدید می آورد. هنجارهایی که قواعد زندگی روزمره ی انسان ها را تحت کنترل خویش در می آورد.

برای فهمیدن اینکه ما چگونه به یک نیازمندی تبدیل شده ایم، با پیروی از فوکو، نه یک تئوری بلکه تحلیلی است که می آزماید چگونه تکنولوژی های قدرت و دانش از قدیم به هم متصل شده و در قالب های بتنی و صنعتی گسترش یافته اند. چکیده اثر فوکو به عنوان مروری بر منطق سیاست غربی عمل می کند. این نگرش اثبات می کند که چگونه این فرآیندها از طریق بعضی افراد حاکم و دستوردهنده، تا این حد در ارتباط نزدیک با اقداماتی نظیر هویت سازی و تولید دانش هستند. (P. 189-117).

یورگن هابرماس، اعتقاد دارد برداشت فوکو از قدرت باعث آسیب های جانبی می شود و فوکو از نظر فلسفی باید پاسخگوی آن ها باشد. در رویکرد فوکویی گریزی از قدرت نیست و هر نوع عمل گفتمانی در حوزه دانش عملاً به کارکردهای قدرت ارتباط می یابد. در حقیقت تعارض یا تفاوت در اینجا است که از دید هابرماس، به عنوان یک ادامه دهنده پروژه مدرنیته، قدرت باید به واسطه یک نظریه انتقادی که قادر به برقراری تمایزهای هنجاری بین استفاده مشروع و نامشروع از آن باشد، تعدیل شود. به عبارت دیگر رویکرد هابرماسی به قدرت، رویکرد مبتنی بر نظریه انتقادی است که کارکردهای مشروع و نامشروع قدرت و هنجارهایش را مدون و به این واسطه کارکرد قدرت را تعدیل می کند. این وظیفه روشنگرانه و آگاهی بخشی است که هابرماس برای نظریه انتقادی در تعدیل مناسبات قدرت قائل می شود. در حالی که فوکو خود این نظریه انتقادی و هر عمل گفتمانی را هم در چهارچوب مناسبات قدرت بررسی می کند. گفتمان نقد طبق دیدگاه هابرماسی مستقل از قدرت عمل می کند در حالی که طبق دیدگاه فوکویی گفتمان نقد خودش بخشی از عملکرد قدرت است. از دید فوکو هر نوع عمل انتقادی در موضع نقد قدرت از پیش و در پس زمینه، عمل انتقادی مفهوم قدرت و میل به کسب قدرت دارد. یعنی به عبارتی نا قدرتی که در حوزه ی انتقادی قرار دارد، پیشاپیش از جنس قدرت است و در مناسبات قدرت عمل می کند. (تلخیص از: کلی، ۱۳۸۵).

نقد دیگر بر آثار فوکو به خصوص نظریه ی قدرت وی، نقدهای استفان برویر است. در مورد آنچه مربوط به نظریه ی قدرت فوکو می شود، می توان این پرسش را مطرح کرد که آیا فوکو به موضوع قدرت برای دستیابی به آناتومی جوامع مدرن ارزش مبالغه آمیز قابل می شود یا نه؟

نظریه ی قدرت فوکو در زمینه ی انضباط گرایی و انضباط سازی، خویشاوندی های زیاد با نظریه ی ماکس وبر و کارل مارکس و بالاخره آدورنو و هورکهایمر است.

ماکس وبر خصیصه ی اصلی جوامع مدرن را در گرایش روزافزون آن به "عقل ابزاری"، رشد بوروکراسی و انضباط در بوروکراسی می دید که بالاخره "ففس آهنین" می آفریند. کارل مارکس کوشید تا در هم تنیدگی استثمار را با روند عقلانی و با انضباط سازی در کارخانه ها و ... در جوامع سرمایه داری را بررسی کند. به شکل کالایی جامعه پردازد. نظریه انتقادی هورکهایمر و آدورنو، با کمک گرفتن از مارکس و وبر - نباید فروید را فراموش کرد - در "دیالکتیک روشنگری" روند تمدن را به مثابه ی روند رشد "عقل ابزاری" و انضباط نشانه گرفتند و پس از جنگ دوم جهانی به نظریه ی "جامعه ی کاملاً اداره شده" دست یافتند. اما، نقد بنیادین فوکو بر اندیشمندان کلاسیک در غرب - اندیشمندانی چون کانت، هگل، مارکس، و وبر - این بود که آنان شیفته و دلباخته تاریخ سرسری اند. آن هم به این مفهوم که کوشیده اند ویژگی های جوامع را در دوره های مختلف تاریخ از یک ساختار معین استنتاج کنند. از این رو به آن ها اتهام "تقلیل گرا" می زند.

نقد دیگر بر آثار او به خصوص نظریه ی قدرت فوکو، متعلق به پولاتزاس است، بنا به استدلال پولاتزاس، در آثار فوکو اهمیت طبقات اجتماعی و مبارزه ی طبقاتی بسیار دست کم گرفته می شود؛ و دوم این که مسئله ی نقش محوری دولت در اعمال قدرت در جوامع مدرن تقریباً به طور کامل نادیده گرفته می شود.

استدلال پولاتزاس چنین است که انگاره ی روابط قدرت در آثار فوکو فاقد شالوده یا مبنای مشخص است. اگر فرمول بندی های این دو نفر را با هم مقایسه کنیم معلوم می شود که از نظر فوکو روابط قدرت خانه زاد زندگی اجتماعی یا مترادف با «اجتماعی بودگی» است، از نظر پولاتزاس قدرت شالوده ی مشخصی دارد که "در مورد تفکیک طبقاتی و مبارزه ی طبقاتی به صورت: الف) استثمار، ب) جایگاه طبقات مختلف در دستگاه ها و سازوکارهای گوناگون قدرت و پ) دم و دستگاه دولت" درمی آید.

پولاتزاس به مقوله ی بین بست منطقی قدرت در دیدگاه فوکو اشاره دارد. اگر قدرت هیچ شالوده و بنیادی ندارد، و اگر قدرت همیشه امری درون-ماندگار است، آن گاه چرا باید مقاومتی وجود داشته باشد؟ مقاومت از کجا می آید؟، و اصلاً چگونه ممکن می شود؟ پاسخی که پولاتزاس به این مسئله ی مقاومت می دهد کاملاً سر راست و قابل پیش بینی است، یعنی این که، برخلاف نظر فوکو، قدرت در روابط تولید ریشه دارد و بنابراین مقاومت و مخالفت را باید به صورت پدیده هایی مفهوم پردازی کرد که در ساختار روابط تولید ریشه دارند. پولاتزاس در دولت، قدرت، سوسیالیسم آثار فوکو را به دلیل نادیده گرفتن مسئله ی قدرت دولت، آن هم در زمانه ای که دامنه و اهمیت آن"، به ابعادی رسیده است که پیش از این هرگز دیده نشد"، مورد انتقاد قرار می دهد و انتقادهای مشابه پرشماری در پی این جمله می آید که همگی حاکی از این هستند که فوکو جایی هم که به مسئله ی دولت می پردازد، متکی به انگاره ای از دولت است که محدود به تجهیزات و دستگاه های

عمومی ارتش، پلیس، زندان، دادگاه و غیره می شود. خلاصه این که شماری از قراردادگاه های اعمال قدرت دولتی مثل آسایشگاه ها و بیمارستان ها و دم و دستگاه های ورزش ... نادیده می ماند (اسمارت، ۱۳۸۵: ۱۶۵-۱۶۴).

در یک جمع بندی از مفهوم قدرت در دوران پیشاپست مدرن و دوران پست مدرن در حال شکل گیری عملیاتی، می توان گفت آنچه فوکو می گوید یک آینده نگری هرمنوتیکی و تفسیری از قدرت در نظام آینده حیات اجتماعی بشر را ترسیم می کند و این نگاه نگاهی آینده نگرانه و در همان حال واقعیت پردازانه است. می توان گفت که فوکو در نظریه ی قدرت خویش می کوشد، نشان دهد که قدرت به هیچ رو طردگونه و آشکار تجلی نمی یابد، بلکه به صورت بسیار بغرنج و زیرکانه با کوچک ترین عنصر جامعه در تماس است. مهم تر از همه جسم افراد را تغییر می دهد، کنترل می کند و می سازد. نظریه ی قدرت وی هم چنان می خواهد به ما بگوید: قدرتی که بی واسطه خود را با معرفت یکی می داند، خود پدیدآورنده ی معرفت است. قدرت از دیدگاه فوکو در جوامع مدرن چنان حضور همه جانبه دارد که در عین حال در برابر خویش مقاومت ایجاد می کند.

اکنون همین مقاومت است که در پیکره ی جهانی شدن و درهم تنیدگی عناصر زمان و مکان، تحت تاثیر رشد فناوری های ارتباطی فضایی جدید را بر ساخته؛ و در حال شکل دهی به دنیای آینده ایی است که در آن هویت های تک سر نشین فرا شبکه ای را بر خواهد تافت. قدرت در این نگرش، چیزی نیست که در مالکیت دولت یا طبقه حاکم یا شخص حاکم باشد، بر عکس قدرت یک استراتژی است و نه یک نهاد یا یک ساختار. قدرت شبکه ای است که همه در آن گرفتارند و انسان ها و نهادها و ساختارها همه مجری آن اند. هر جا قدرت هست، مقاومت هم هست زیرا لازمه ی قدرت مقاومت است و اگر مقاومتی نباشد قدرتی در کار نخواهد بود، بدین جهت که قدرت تنها بر افراد آزاد اعمال می شود و مقاومت و آزادی شرط وجود قدرت است.

- قدرت در عصر پیشاوری

قدرت در عصر های مختلف زمان در درون خود دارای سیلان دایمی منابع و خودافزایی درونی عناصر قدرت بوده است. شتاب پذیری عناصر قدرت در عصر حاضر و در آینده ی ساحت حرکت قدرت از ویژگی های مهم این دوران خواهد بود. عناصر قدرت در این معنا ویژگی های ذاتی تعریف شده برای افزایش تاثیر گذاری عوامل قدرت در دست بازیگران صحنه های عمل است. عناصری که به توان افزایی عوامل قدرت می انجامند. جهت گیری هایی چون ایجاد فضای مناسب برای ساخت و پرداخت نیروی انسانی برتر یا «ابرمردان ژنتیکی»، - طرح گلون - را می توان نام برد که بر آن است که با ساخت - ابرانسان های ژنتیکی - در میکرو جهان ماکرو شده، بتوانند عمق استراتژیک بهره برداری از عوامل قدرت کلاسیک، فراکلاسیک، مدرن شده و رو به فرامردن امروز را به نفع خود رهبری کند.

جهان فردا در بستر حرکت خود، دچار یک انقلاب فراپارادایمی است که باثبات ترین پارادایم اندیشه ی انسانی در تمامی اعصار را با تزلزل رو به رو می کند. این پارادایم عبارت است از «وحدت در کثرت» و کثرت در وحدت»، به «پارادایم کثرت در وحدت، و وحدت در کثرت»؛ خواهد انجامید. در این جا دیگر نقطه عزیمت، وحدت نیست؛ و ایستگاه پایانی نیز به وحدت بعد از پذیرش کثرت ختم نمی شود؛ بلکه آنچه وجود دارد آن است که نقطه عزیمت؛ از کثرت، آغاز و بعد از گذار از وحدت در کثرت پذیری، به «ایستگاه تکرار کثرت»، باز می گردد.

اینجا است که قدرت میکرو یا کوچک شده، با میل درونی به همگرایی ماکرو شده ی جهانی، اصالت قدرت را نه در پیکره ی حیات جمعی، که در توانایی های فردی و همگرایی های بین قدرت ملکولی، به سمت جهانی شدن در قالب «اتاق شیشه ای»، پیش خواهد برد. در این جا است که هویت های «تک سرنشین دانش بنیاد»، در متن دگرش های بزرگ فناوری های ارتباطی و در بستر «مازاد نشانگان»؛ به کم رنگ شدن مرزهای ملی، خواهد انجامید. بعد از این است که «دانایی ملت ها»، در برابر «قدرت دولت ها»؛ صف آرایی می کنند. مقاومت هایی که امروزه در قالب انفعالی و خشونت محورانه ی آن در هیئت گروه های تروریستی جزم اندیش بروز و ظهور پیدا می کنند؛ در اریکه ی این معنا به سمت دانایی محوری و مقاومت معنادار متکی بر به چالش کشیدن قدرت رسمی دولتی به سمت قدرت فراگیر فرهنگ سرمایه داری با تکیه بر سرمایه ی فرهنگی؛ پیش خواهد رفت. جهان سرمایه داری باقی خواهد ماند؛ با این تفاوت که دیگر اقتصاد مادی بنیاد نخواهد بود که این اقتصاد برتر دانش بنیاد خواهد بود که بنیان ملت - شبکه های آینده پی را می سازند که مرزهای جدیدی از جغرافیای واقعیت پذیرفته ی مجازی را شکل خواهند بخشید. این مرزهای جدید؛ معادلات قدرت در هندسه آینده قدرت را در آرایه ی شکلی خود نیز مانند آرایه ی محتوایی با دگرش هایی معنادار و تاثیر گذار خواهد داشت.

جهان آینده نه جهانی شده که انسانی شده است که در آن رسانه ها؛ جهت گیری پیامبرگونه خواهند داشت؛ و فضای ذهنی مخاطبان خود را به سمت «قدرت پیامبرگونه رسانه ها»، به سمت ساخت ملت - شبکه های جهانی قدرت خواهند برد. جهان آینده نه عصر دوگانگی دریدایی بین دولت ها، بلکه بین نیروهای اجتماعی جهانی شده، با قدرت های سیاسی حکومتی شده ی اقتدارگرا خواهد بود و این معنا؛ هندسه ی آینده قدرت را در لایه های گوناگون آن تحت تاثیر عوامل شتاب زای خود قرار خواهد داد.

- هندسه آینده قدرت در بستر آینده احتمالی:

جهان با گذار از دوره نظم دو قطبی به نظم آینده جهانی قرار دارد. فرپندار های متفاوتی پیش روی نظم نوین قرار دارد. فرپندار مطلوب نو محافظه کاران امریکایی متوجه دنیای تک قطبی معطوف به پارادایم هژمونی فراگیر است. این در حالی است که چالش های فراروی این نظم موجب شده است که پارادایم هژمونی مرکب از سوی نودمکرات ها پیگیری می شود. در محیط عملیاتی پیاده سازی این پارادایم دکترین جنگ نامتعادل با سیاست های کلان سه گانه ی مدیریت ناامنی، توازن ضعف، و مدیریت امنیت نسبی؛ در دستور کار قرار گرفت و استراتژی های قدرت مجازی و آسیب پذیری مجازی به تاکتیک های اسلام هراسی در ابعاد بین المللی و ایران هراسی در ابعاد منطقه ای انجامید.

در مجموع مدیریت این معنا؛ در بستر جنگ چهارم جهانی صورت پذیرفت. جنگ 4 جهانی در مجموعه جنگ های 6 گانه ی جهان؛ شامل 1- جنگ ایران و رم، 2- جنگ های صلیبی، 3- جنگ اول جهانی، 4- جنگ دوم جهانی، 5- جنگ سرد یا جنگ سوم جهانی؛ دارای ویژگی بهره برداری از قدرت هوشمند در انتقال هم زمان هزینه های سخت و نرم منازعات بین المللی برای اداره امور فرا محیطی به کشورهای پیرامونی است. به بیان دیگر جنگ حقیقی میان قدرت های بزرگ برای اداره امور جهان مبتنی بر منافع و اهداف تعریف شده محیط های سه گانه ی مد نظر آن ها صورت می پذیرد ولی واقعیت جنگ مجازی بین آن ها در عرصه ی بازی های منطقه ای و بین المللی قدرت های متوسط و ضعیف شکل و محتوا می پذیرد. این به واقع؛ نه جنگ روایت ها بلکه جنگ قدرت ها در قالب روایت های مجازی در قاب تصویر واقعی از جنگ در کشورهای پیرامونی است.

- هارتلند بزرگ جغرافیای هدف قدرت و شکل دهنده به هندسه ی آن

هارتلند میراث مکیندری در حوزه ادبیات سیاسی و استراتژیک است. به باور نگارش حاضر، هارتلند بزرگ، منطقه یی را در بر می گیرد که از شاخ آفریقا در شمال این قاره شروع و به کرانه های هند و چین، می رسد. این منطقه را باید «کمر بند طلایی هندسه قدرت»، در قرن بیست و یکم میلادی دانست. این منطقه به سه بخش قابل تقسیم است:

«هارتلند نو، نوهارتلند، و هارتلند علیا». به این ترتیب، هارتلند بزرگ منطقه ای را در بر می گیرد که به استعاره فیلم «the one»، یا یک تاز «جیمز وانگ»، محصول 2001 م آمریکا با بازی جت لی، کمر بند طلایی قدرت را در اعصار گذشته ی ژمان و آینده ی آن، نمایان می سازد.

۱- هارتلند نو یا هارتلند غربی

هارتلند نو از مرزهای آن سوی مدیترانه در کناره مرزهای هم جوار با الجزایر، و جیبوتی، تا نزدیکی کرانه های خلیج فارس دانست که می توان آن را با نام هارتلند غربی، نیز باز شناخت. این منطقه با اتصال به فلات ایران، در نزدیکی خلیج فارس پایان می پذیرد و با پیوند به فلات ایران و منطقه خلیج فارس نقطه ی تلاقی ژئوپلیتیک خود را با هارتلند مرکزی، یا نوهارتلند باز می یابد.

۲- نو هارتلند، یا هارتلند میانی

نو هارتلند یا هارتلند میانی، در برگرفته بخشی از هارتلند بزرگ است که منطقه فلات ایران و خلیج فارس را در بر می گیرد. این منطقه قفل کمر بند طلایی قدرت در قرن بیست و یکم میلادی است. این منطقه ایران بزرگ و جنوب عراق، افغانستان و پاکستان را به همراه خلیج فارس از تنگه ی هرمز تا خلیج عدن را در بر می گیرد. این منطقه جغرافیای میانی هارتلند بزرگ است. قفل کمر بند طلایی قدرت است و از ژنوم ژئوپلیتیک بالایی برخوردار است.

۳- هارتلند علیا یا هارتلند شرقی

هارتلند علیا بخش شرقی هارتلند بزرگ را در بر می گیرد. این بخش، بخش مشرف بر اژدهای تازه بیدار شده ی آسیا است که بعد از سیر تحولات اخیر این کشور به سمت واقع گرایی سیاسی و پراگماتیست گرایی ایدئولوژیک بر آن است تا به قدرت برتر بین المللی تبدیل شود.

تبت؛ این هارتلند علیا، هدف قدرت رو به گسترش آمریکا به سمت خاور دور است. کوشش آمریکا در منطقه خاور میانه تلاشی برای استمرار بخشیدن به قدرت قرن بیستمی آمریکا در قرن بیست و یکم میلادی است .

امریکا بر آن است که با گشایش کانال ورود به آسیای کبیر در قالب نظریه هارتلند - مکیندر که نخست، از سوی نومحافظه کاران مطرح شد؛ به شکلی قابل توجه وسعت نفوذ و حوزه تاثیر خود بر قدرت های هدف چون ایران - اولیت استراتژیک - و به ویژه چین - به عنوان - اولویت استراتژیک - را در قالب تئوری جنگ نامتعادل با «آسیب پذیری مجازی»، برای خود، و «قدرت افکنی مجازی»، برای کشورها یا گروه های هدف، دنبال می کند. بزرگ نمایی قدرت اقتصادی آسیا و به ویژه چین در قالب این سناریو توجیه پذیر می شود.

- روند ها به مثابه پیشران های ساخت آینده هندسه قدرت:

امروزه هنوز هم، بسیاری ساخت قدرت در هندسه جهانی آن را نمونه ی غیر رسمی سازمان ها سلسله مراتبی می دانند. امروزه نظام بین الملل را به مثابه سازمان بسیار پیچیده ای می بینند که افزون بر کارکردهای رسمی آن در قالب حقوق بین الملل و نهاد های رسمی بین المللی، در هنگام کنش سیاسی بازیگران و درهم تنیدگی مبارزه برای قدرت در میان آن ها، نمایانگر هرم قدرت در هندسه جهانی است. این واقع گرایی را نمی توان نادیده گرفت؛ ولی باید اذعان داشت که «واقعیت امر»، در حال دگرگونی است و قدرت در آینده در سه سطح:

- عناصر قدرت

- عوامل قدرت و

- کنشگران قدرت

دگرگونی خواهد پذیرفت. این جهت گیری باید به دنبال خود سازمان های مناسبی برای انجام فعالیت های متنوع آینده ی زمان را به همراه داشته باشد. ولی در این جا زمانی برای پرداختن به این مهم نیست. ولی، می توانیم مهم ترین سطوح این معنا را در:

- تحقیق و توسعه (R&D)، در جهت سامانه های تسلیحاتی تازه و تهیه و تدارک این سامانه ها.

- عضوگیری نیروهای تازه در گستره ی حیات بین المللی قدرت

- توسعه اصول و شیوه های جدید اتحاد ها و اتفاق ها برای شکل دادن به هندسه آینده قدرت باز یابیم.

رشد شتابان فناوری های و سامانه های رسانه ای و فناوری های مختلف در لایه های گوناگون حیات بشر فردا، از این واقعیت نشان دارد که آینده با گذشته شباهت ندارد. یکی از وظایف دولت ها و بازیگران بین المللی توجه به آینده هندسه قدرت، و کسب آمادگی های لازم برای مقابله با چالش های پیش رو است. به این معنا باید همواره تلاش داشته باشد که با مطالعه مولفه های آینده؛ احتمال های موجود را نیز بررسی کرده و خود را مطابق با آن ها دگرگون سازد. به نظر می رسد در هندسه آینده قدرت در نظام بین الملل؛ قدرت های نرم، هوشمند و آنچه ما قدرت هوشیارانه و هنرمندانه می خوانیم؛ به ایجاد گروه های خود سازمان دهنده بیانجامد. به گونه ای که حتا در سازمان های نظامی آینده گروه های خود سازمان دهنده اصالت پیدا می کنند. در همین جا و با پروای این اهمیت است که به شیوه ای گریز ناپذیر «نظام جامع دیده بانی نظامی»، متکی بر:

- تحلیل پیشران ها

- تحلیل روندها

- برون یابی روندها و

- سناریونویسی یا فرپندارنگاری

در این میان نقش شگفت انگیز روندها و تحلیل آن ها در ترسیم تصویر آینده را نمی توان نادیده انگاشت. گام نخست مطالعه هندسه آینده قدرت و ساخت سناریوی چابک برای مدیریت آینده نظو نوین جهانی در گرو شناسایی روندهای تاثیر گذار است.

- تقسیم بندی روندها :

روندها تغییرات پیوسته و منظم داده ها هستند که مسیر حرکت آینده را نشان می دهند در سطح تحلیل کلان روندها را می توان به دو دسته تقسیم بندی نمود:

- روندهای عام

- روندهای ویژه

روندهای عام :

- به صورت عمومی بر تمامی متغیر های شکل دهنده به هندسه آینده قدرت در جهان تاثیر می گذارند.

روندهای ویژه :

- به صورت خاص بر هندسه آینده قدرت در جهان تاثیر می گذارند.



تعداد روندهای عام بی شمار است. صدها روند را می توان در زیر این عنوان دسته بندی نمود. از این رو باید شناسایی روند های عام در بستر تاثیر گذاری بر آینده ی نظام بین الملل در گستره ی جهانی را مورد پروا قرار داد. این روندها را می توان در رهیافت «تحلیل تاثیر متقابل»، با تکیه بر بررسی اثر کلان روندهای جهانی بر سازمان دهی آینده هندسه قدرت دید. این روندها پیامدهای غیرقابل انکاری بر آینده ی جهان دارند. در همین حال روندهای ویژه، روند هایی هستند که به شکلی مستقیم در محتوا بخشیدن به روندهای موثر بر هندسه آینده قدرت، وارد می شوند.

دسته بندی روند های موثر بر هندسه قدرت در آینده نظام بین الملل با ید با شاخص گذاری معنادار صورت پذیرد، و شاخص هایی چون :

۱- بومی سازی روش شناسی

۲- در سرحد امکان تازه بودن روش شناسی

۳- شناسایی روندهای موثر،

۴- دسته بندی آن ها و

۵- تحلیل آن ها

مورد توجه قرار گیرد.

- روندهای عام :

۱- روندهای جهانی شدن

۲- روندهای تنوع آفرین

۳- روندهای انعطاف پذیر

۴- روند حرکت به سوی چابک سازی

۵- روندهای شبکه سازی

۶- روندهای تکثرپذیر و جمعیت های آشوبناک

۷- روندهای سیاسی - اجتماعی

۸- روندهای فکری - فلسفی

۹- روندهای اقتصادی - مالی

۱۰- روندهای پولی و بانکی

۱۱- روندهای زیست محیطی و محیط زیست

- روندهای خاص :

۱- روندهای رسانه ای - ارتباطاتی

۲- روندهای ساختاری

۳- روندهای انسانی - جمعیتی

۴- روندهای فرماندهی و ماموریت

۵- روندهای کارکردی - ماموریتی

۶- روندهای علمی، و فنی - تکنولوژیک



۷- روندهای تاکتیکی - تکنیکی

۸- روندهای سیستمی - سازمانی

۹- روندهای رقابتی - تنازعی

۱۰- روندهای همگرایی و واگرایی

۱۱- روندهای مذهبی - اعتقادی

۱۲- روندهای نژادی - قومی

۱۳- روندهای معرفت شناختانه و متدلوژیک

این ها را نه به عنوان روند که به مثابه پیشران هایی باید دید که روندهای ویژه خود را در سه محیط به وجود می آورند.

۱- داخلی

۲- پیرامونی و

۳- فرایرپامونی

- نتیجه گیری:

پیامد درهم تنیدگی مفهومی نگرش قدرت در عصر پیشاروی، با انگاره ی هارتلند بزرگ بر آن نیست که به سبک بسیار دقیق علمی در گستره ی پرپهنای باند آینده پژوهی یا آنچه باریخ شناسی می نامیم؛ با بهره برداری از روش های سناریو نویسی - فرپندارنگاری - به نگارش سناریو های آینده هندسه جهانی پردازم. تنها با پروای درهم تنیدگی دو نظریه ی مطرح در این نگارش، «درهم تنیدگی مفهومی نگرش قدرت»، و «انگاره ی هارتلند بزرگ»، بر آن است که فرپندارهای توصیفی بر مبنای سطح تحلیل زیر را با نیم نگاهی به روند های فوق در یابم. بر اساس این معنا و با جبهه به این که تحلیل این روند ها در حوصله ی مقاله ی حاضر نمی گنجد اما به طور خلاصه به دو سناریوی هندسه آینده قدرت از منظر امریکایی، و هندسه آینده قدرت از منظر دگرگونی در سطوح سه گانه ی قدرت - عناصر، عوامل، کنشگر - در آینده نگری می نماید.

- الف) سناریو - فرپندار - دنیای دوقطبی سرمایه داری

در این فرپندار هندسه قدرت در جهان آینده، دو قطبی متصل بود؛ با ویژگی های اختصاری شکل و محتوا خواهد پذیرفت.

- تحلیل تاثیر فرآیندها

۱. استمرار جهت گیری بین المللی به جهانی دوقطبی

^۵ آینده نگری در اینجا متکی بر آینده اندیشی تفسیری است. این روش بیشتر متکی بر معرفت شناسی پساپوزیتویستی یا کوهنیستی است.

۲. ادامه ی برتری غشای هویت اقتصادی منازعات بین المللی

۳. جهت گیری رقابتی در حوزه ی سرمایه داری بین المللی به جای همگرایی جهانی پول و ثروت اقتصادی

۴. استمرار سایه ایدئولوژیک در قالب جهت گیری دوگانه ی سیاسی اقتدارگرا و دموکراتیک

۵. ادامه ی رقابت قدرت اقتصادی بین آمریکا و چین

- - توضیح روند داستان

جهان تاکنون سه نظم معنادار و تعریف شده ی بین المللی را در بستر گفتمان های گوناگون از قدرت تجربه کرده است. یک، نظم ارگانیستی با مدل امپراتوری که در آن الگوی جهانی قدرت متوجه ایجاد امپراطوری به مثابه اندامواره ی حیات بین المللی و جهانی قدرت در عصر باستان و قرون وسطی بوده است. دو، نظم متکی بر مکانیک اتمی نیوتون که در بستر گفتمان قدرت در عصر رنسانس پرورش پیدا می کند و در الگوی وستفالیایی نظم جهانی قدرت پژواک پیدا می کند. سوم، نظم دوقطبی حاکم بر جهان که بر اساس مدل لوگوسنتریکالی^۶ یا کلام محورانه ی دوگانگی ایدئولوژیکی قدرت، در دوران جدید چهره نشان می دهد. ورود جهان به جنگ سوم جهانی یا به تعبیری جنگ سرد - که به واقع بعد از جنگ های امپراتوری رم و ایران، جنگ های صلیبی، جنگ های اول و دوم جهانی، جنگ پنجم جهانی محسوب می شود - متوجه همین الگوی دوگانگی کلام محورانه ی ایدئولوژیکی قدرت است.

با ورود به آستانه قرن بیست و یکم و فروپاشی این نظم جهان وارد دوران گذار سخت خود و زایش مجدد الگوی قدرت شده است. اگر این زایش پژواکی از دقایق گفتمانی قدرت در عصر پیش از خد، و استمرار آن در همین قالب با جایگزین شدن بازیگر قدرتمند دیگر برای ادامه بازی بر اساس این مدل باشد؛ ما شاهد شکل گیری نظام دوقطبی منعطف با جهت گیری اقتصادی و با پرچمداری دوقطب «قدرت اقتدارگرای سرمایه طلب»، به پرچمداری و نه رهبری چین، و «قدرت دموکراتیک سرمایه داری»، به پرچمداری و نه رهبری آمریکا؛ خواهیم بود.

این نو در دو جبهه ی مجزا بر آن خواهند شد که در پرتو ایدئولوژی های اقتدارگرا و دموکراتیک خود اردوگاه های دو گانه ی شرق و غرب؛ و تضادهای تعریف شده ی آن را در بافت آینده ی نظام بین الملل گسترش بخشند.

این دو اردوگاه به دلیل روندهای جهانی ارتباطات و گسترش رسانه های آینده و رسانه ها، و در نتیجه درهم تنیدگی عناصر زمان و مکان و بوجود آمدن فضای جدید قدرت، نخواهند توانست با شیوه های قدیم رهبری جهانی جبهه های قدرت، به سکان داری و میانداری خود استمرار بخشند؛ از همین رو تلاش خواهند داشت به عنوان پرچمداران قدرتمند این دو جبهه؛ به یارگیری قدرتی در بازار آینده قدرت جهانی روی آورند، و در قالب هایی چون رودرویی پیمان شانگهای و پیمان آتلانتیک شمالی با یکدیگر روبرو شوند.

- - پیامدها

۱- اهمیت یابی مجدد قدرت سخت در نبرد میان اقطاب جدید قدرت.

⁶ logocentric

- ۲- جبهه بندی جهانی قدرت و فضای محدود بازیگری برای بازیگران خواهان استقلال در قالب کشورهای چوَن سازمان کشورهای غیر متعهد.
- ۳- فضا سازی های رسانه ای دوگانه گرای ایدئولوژیک قدرت برای زمینه سازی جذب ثروت بیشتر در نبرد قدرت گسترده تر.
- ۴- گسترش و عمیق تر شدن بحران در خاورمیانه و افزایش پهنای آن به شرق آسیا.
- ۵- تنگ تر شدن فضای تنفس اقتصادی، پولی، و مالی برای کشورهای خواهان افزایش قدرت اقتصادی خارج از قطب بندی دوگانه ی بین المللی.
- ۶- افزایش سطح عدم اعتماد سیاسی و امنیتی در میان بازیگران مستقل بین المللی با یکدیگر در فضای دوقطبی شده ی بین المللی.

- (ب) سناریوی دنیای تک چند قطبی منعطف

در این فرپندار هندسه قدرت در جهان آینده، تک چند قطبی منعطف خواهد بود. این هندسه جهانی قدرت در پی ادراک متقابل قدرت در فضای نگرش های گفتمان پست مدرنی به قدرت متوجه اعمال، حوزه، اجرا و اثرات قدرت است؛ نه قبضه یا تصاحب قدرت.

- تحلیل تاثیر فرآیند

- ۱- جداسازی سطوح رهبری، مدیریت، و ریاست امنیت بین المللی
- ۲- پذیرش سلسله مراتب قدرت در مکتب تفسیری امنیت - ابرقدرت، قدرت های بزرگ، قدرت های متوسط، و قدرت های ضعیف -
- ۳- تغییر بافت «دوگانگی قدرت»، میان جبهه های دوگانه ی دولت - کشورها به دانایی ملت - شبکه های جهانی در برابر قدرت دولت ها
- ۴- دگرگونی دوگانه های قدرت به سمت همگرایی دولت ها برای حفظ امنیت بین المللی رژیم های دولتی در برابر دانایی ملت ها در برابر رژیم های شبکه ای
- ۵- شکل گیری تعاونی قدرت، در قالب ۱+۵
- ۶- رهبری نظام تک چند قطبی منعطف توسط آمریکا در نظام بین الملل
- ۷- مدیریت نظام امنیتی تک چند قطبی منعطف توسط شرکای استراتژیک آمریکا در قالب گسترش جهانی قدرت ناتو
- ۸- ریاست نظام امنیتی تک چند قطبی توسط شرکای قدرت در تعاونی بین المللی امنیت جهانی. شکل و محتوا خواهد پذیرفت.

توضیح روند داستان

با ورود جهان به دوران گذار در عصر پساجنگ سرد؛ ایالات متحده آمریکا بر آن شد که دنیای تک قطبی متصلب را در چارچوب «هژمونی بسیط» ویلیام ولفورث^۷ برپا سازد. در این تصویر قدرت برتر امکان و فرصت آن را پیدا می کند تا با نهادینه کردن «برتری» خود در حوزه های مختلف و آشکار ساختن نیاز سایر قدرت ها به مداخله و نقش پذیری هژمون و افزون بر آن افزایش هزینه مخالفت با هژمون از ناحیه تهدیدات احتمالی ای که فقط هژمون قادر به مدیریت آن هاست، به تنهایی نقش «محور سیاست جهانی» را عهده دار شود (William Wohlforth, 1999:pp5-41). به عبارت دیگر نئواقع گرایی حاکم بر عرصه پیدایش کانون واحدی به نام «هژمون»، پدید می آورد که در آن تنها یک ابرقدرت، به نام ایالات متحده قرار داد (Joseph Nye, 1990).

با ورود آمریکا به خاورمیانه ی بزرگ و جنگ افغانستان، این دیدگاه در عملکرد بوش دوم و دولت او آشکارا به بیان آمد. کدگذاری و یا رمزگذاری پیام ها با مفاهیمی چون «جنگ های صلیبی»، این جهت گیری مشخص شد. اما، با ورود آمریکا به سال پایانی دوران بوش دوم، و پژوهش معطوف به «قدرت هوشمند» آمریکایی این جهت گیری در زمان اواما به سمت «هژمون مرکب»^۸ روی آورد. آمریکا تلاش کرد با ترکیب هدفمند قدرت سخت و نرم در قالب قدرت هوشمند بنابر توصیه ی کمیسیون تحقیق جوزف نای و آرمیتاژ در موسسه مطالعات استراتژیک و سیاست خارجی آمریکا «Cisi»^۹، به مدیرکلی جان جی هامر، به جای ترس؛ خوش بینی به جهان صادر کند.

هژمون مرکب ایده ی «جوزف جوف»^{۱۰} بود. او بر این باور بود که قدرت بسیط از قابلیت تولید واکنش منفی بالایی برخوردار است. این موضوع برای آمریکا موجب شده تا طیف متنوعی از تحلیل های انتقادی نسبت به «برتری بلامنازع هژمون»^{۱۱}، که از آن به یکجانبه گرایی یاد می شود به وجود آید در اینجا بود که جوف با بررسی تحولات تاریخی به این نتیجه رسید که قدرت های تنها همیشه در چالش بوده اند؛ و این می تواند برای هژمون بسیط در قرن بیست و یکم تکرار شود (Joseph Joffe, 1995:pp17-94). بر همین اساس است که قدرت هوشمندتر آمریکایی مورد پروای جوزف نای و تیم همراه او در Cisi، قرار می گیرد.

بر همین اساس است که آمریکا به جای مدیریت منازعات و بحران های بین المللی به رهبری تحولات امنیتی جهان در چارچوب قدرت هوشمندتر آمریکایی روی می آورد، و در همین حال به واسطه تحولات پیش انگارانه ی خود در دیده بانی امنیتی آینده نگارانه و آینده نگارانه ی خود به سمت و سوی ایجاد هژمونی مرکب و بازتعریف متحدان استراتژیک، پیروان، همراهان، و مخالفان یا معارضان خود روی می آورند.

در همین حال آمریکایی بر این می شوند که خود را در موضع رهبری امنیتی جهان به سمت و سوی تقسیم قدرت سخت؛ از طریق سپردن مدیریت امنیتی مناطق هزینه آور به «قدرت های بزرگ جهانی» که در عین رقابت با وی برای ساخت آینده هندسه ی قدرت جهانی، به واسطه ی برتری نسبی قدرت آمریکا در کنار وی در جبهه ی غرب هستند، روی آورد؛ و مدیریت امنیتی

⁷ Simple Hegemon

⁸ William Wohlforth

⁹ Smart Power

¹ Complex Hegemon

¹ Josef Joffe

هزینه آور این مناطق را به آن ها بسپارد. در همین حال نیز قدرت های بزرگ شرقی را در مسیری ریل گذاری شده در این نقشه ی راه قرار دهد.

در این جا است که ترکیب نظریه هژمون مرکب جوزف جوف با قدرت هوشمندتر آمریکایی جوزف نای، در بستر گفتمان فوکویی از قدرت که در آن اعمال، حوزه اجرا و اثرات قدرت، مهم، است؛ نه قبضه یا تصاحب قدرت، و اشکال سازمان یافته و متمرکز قدرت اهمیتی ندارند، بلکه موضوع اصلی تکنیک هایی است که در نهادهای گوناگون برای اعمال قدرت بیشتر حوزه اجرا و اثرات آن رهبری بهینه تر و سودمندتری پیدا کند؛ تجسم می یابد.

نمونه ی بارز این مدل در پرونده هسته ای ایران و تحت عنوان «۱+۵»، الگوسازی شد. پنج به علاوه یک، نه ۵ عضو دائمی شورای امنیت سازمان ملل متحد به علاوه ی آلمان، که پنج قدرت بزرگ جهان به علاوه ی یک ابرقدرت بازمانده در ساحت قدرت بین المللی است. در این جا است که دنیای آینده ی تک، چندقطبی به رهبری آمریکا و مدیریت ۵ قدرت بین المللی در ساحت مرکزی اقدام مشترک بین المللی به رهبری آمریکا چهره نشان می دهد.

این در حالی است که ریاست این قدرت بین المللی به «۱+۵» دیگری سپرده می شود که آمریکا در آن به همراه متحدان استراتژیک خود در آینده ی هندسه جهانی قدرت شرکت و ریاست اجرایی امنیتی در مناطق ژئواستراتژیک را به آن ها واگذار می نماید. این پنج کشور در آینده نگاری مطلوب آمریکا در گستره ی نظم نوین جهانی با الگوی دنیای تک چند قطبی به رهبری آمریکا، عبارتند از: کانادا، ژاپن، کره جنوبی، ایران، و استرالیا.

از همین رو مرکز ثقل قدرت استراتژیک جهان از مدیترانه به خلیج فارس یا از هارتلند نو، به نوهارتلند خواهد بود. در این جا ژنوم ژئوپلیتیک همگرا بین آمریکا و این کشورها در هارتلند بزرگ به هم خواهد پیوست. دو دایره ی تو درتوی قدرت فوکروی از ۱+۵ به وجود خواهد آمد که در دایره ی بزرگ تر رهبری آمریکایی امنیتی جهانی در نظام بین الملل، دنیای تک چند قطبی را شکل خواهد داد.

- پیامدها

- ۱- همگرایی صناعی بین المللی در جهان در چارچوب هژمونی مرکب آمریکایی
- ۲ گسترش سازمان های بین المللی در حوزه ی مدیریت جهانی به رهبری آمریکا و مدیریت قدرت های بزرگ، مانند گسترش ناتو به شرق
- ۳ پررنگ تر شدن مجدد نقش بازیگران دولتی و همگرایی بیشتر این دولت ها در منظومه ی نظام تک چند قطبی آینده
- ۴ افزایش بازیگران غیر دولتی، و پیدایی قدرت های مقاوم در قالب های غیردولتی و حکومتی؛ در چارچوب های سیاسی خشونت گرا، و فعالیت های گسترده شبکه های اجتماعی خواهان صلح در ساحت بین المللی

۵ زمینه پروری بیشتر برای پررنگ شدن روردرویی ملت ها با مجموعه ی قدرت دولت ها به مثابه ساختار قدرت برتر توسط قدرت غیر دولتی فروتر و آمادگی بیشتر برای روردرویی احتمالی قدرت دولت ها با نیروی جهان اجتماع بین المللی؛ و قدرت فروتر ملت ها و جهان مردم بین المللی با دولت همگرای بین المللی در قالب ۱+۵، یا دنیای تک چندقطبی

- (پ) فرپندار ماکرو جهان میکرو

در این فرپندار هندسه قدرت در جهان آینده، انسان - شبکه ای، و شبکه - کشوری جهانی؛ با ویژگی های اختصاری زیر شکل و محتوا می پذیرد.

- تحلیل تاثیر فرآیند

۱. نقش و اهمیت جغرافیا، فضا و زمان در معنای حقیقی آن کم رنگ، و واقعیتی مجازی پیدا خواهد کرد
۲. فاصله ها خواهند مرد؛ این فاصله گیری زمانی و مکانی در دوران جهانی شدن انسان ها را از تابعیت ملی به تابعیت فرهنگی انتقال می دهد.
۳. انسان در این که تابعیت فرهنگی، تراکم زمانی و فضایی پیدا می کند.
۴. فاصله ها تحت تاثیر زمان قرار می گیرد و مسأله فضاهای مجازی مطرح می شود و نوعی سازماندهی فضا توسط زمان، تحت عنوان تراکم زمانی و فضایی به وجود می آید.
۵. درهم تنیدگی عناصر زمان و مکان فضاپروری انسانی را برای تاثیر گذاری فرهنگی افزایش می بخشد.
۶. هویت های جمعی در قالب جماعت های قومی و ملی به هویت های دانش بنیان تک سرنشین تبدیل می شود.
۷. امنیت فکری در درونی ترین لایه نیاز امنیت قرار می گیرد.
۸. تحصیل امنیت از طریق موازنه قوا و بازدارندگی جای خود را به مسئله اطمینان، اعتماد و همکاری برای تحصیل امنیت می بخشد.
۹. مبادلات سیاسی و اقتصادی چیزی بسیار بالاتر از مبادله ساده کالا و خدمات هستند و آن ها به شکلی بالقوه سنگ بنای ایجاد اعتماد و احساس تعلق به جامعه را فراهم می کنند.

- توضیح روند داستان

با پروای پیشران های موثر؛ چون تکیه بر تجارب ناشی از روش سناریو نویسی در کمپانی های نفتی ۱۹۷۰ به بعد، افزایش سطح تاثیر فناوری های رسانه ای در شکل دهی به دنیای ارتباط از راه دور ۲۰۱۵. و در مجموع، با گسترش فناوری های رسانه ای، به "دنیای رهبری دمکراتیک رسانه ای بر جوامع ملی" وارد خواهیم شد. رسانه ها به عنوان هویت بخش جوامع و جماعت های متکثر مخاطب محور در شبکه ی جهانی ارتباطات سیاسی شده ی دمکراتیک قرار خواهند گرفت. "اتاق شیشه ای"، حیات آدمی شکل و در آن امنیت فکری از اعتباری بالا برخوردار خواهد شد. دنیای آن زمان دنیایی از ملت - دولت های رسانه ای خواهد بود، دولت هایی که مدت هاست آغاز به شکل گرفتن نموده اند، درست همان گونه که در گذشته انجمن های مختلفی

میان ملت ها وجود داشت، و تمایلات تمرکزگرایی امپراتورمشنانه را با چالش روبرو ساخت. سیگنال های موجود نشان می دهد که این معنا به گونه ای دیگر، ملت - دولت ها و دولت - کشورهای کنونی را به چالش خواهند گرفت؛ و انواع دیگری از گونه های حیات سیاسی؛ که کاملاً هم دولت های ملی نخواهند بود، و جهت گیری های بین المللی را در بستر هویت های تک سرنشین دانش بنیاد رسانه ای دنبال خواهد کرد؛ به وجود خواهند آورد. پارادایم حاکم بر حیات اجتماعی بشر از وحدت به کثرت، و کثرت به وحدت؛ به پارادایم "کثرت های وحدت گرا، و وحدت آفرینی های کثرت باور"؛ تبدیل و بشر طعم خوش فراغت برای خدایی کردن بر اساس اندیشه ورزی خردورزانه ی خود را بیش از پیش در اختیار خواهد داشت. بهشت اندیشه ورزی و آرامش و آسایش معنوی و جسمانی برای بشر فراهم خواهد شد.

اتحادیه های متفاوتی میان این ملت - دولت های رسانه ای شکل خواهد گرفت. دیگر چنین نخواهد بود که تنها یک سازمان از دولت های ملی وجود داشته باشد و در آن سازمان هم قوی ترین ملت به گونه ای بر جهان حکمرانی کند، دهه های آینده دهه ی قدرت های سیاسی نخواهد بود بلکه این قدرت های فرهنگی - رسانه ای خواهند بود که قدرت های برتر جهانی را شکل و محتوا خواهند داد .

جهانی شدن در این دوره عبارت خواهد بود از: گسترش و تعمیق پیوندها و وابستگی های متقابل جهانی در بستر یک فرا انقلاب پیوسته، پردامنه و پرشدت؛ در بستر ملت - رسانه های بزرگ، این وابستگی متقابل، فراتر از دولت ها و فراتر از جوامع دامن خواهد گسترانید، و نظام جدید جهانی جامعه دمکراتیک رسانه ای را می سازند. ماکرو جهان میکرو؛" بر ساخته خواهد شد. نقش و اهمیت جغرافیا، فضا و زمان در معنای حقیقی آن کم رنگ، و واقعیتی مجازی پیدا خواهند کرد. در این گستره ی معنایی است که فراهمسنگان اجتماعی - نخبگان، روشنفکران، و سرآمدان - هر کدام در جایگاه معنادار خود در سطح فراهمسنگان اجتماعی، به دنبال گسترش فرهنگ متعالی به وسیله ی دانشگاه شبکه ی جهانی رسانه ای بر خواهند آمد .

درهم تنیدگی زمانی و مکانی در فضای رسانه ای عرصه را برای تمرکز برای گسترش معنادار اخلاق سالم، رفتار پاک، و کنش های دگرخواهانه ی انسان را فراهم خواهد ساخت. دوران جهانی شدن انسان ها را از - تابعیت ملی - به - تابعیت فرهنگی - رسانه ای - انتقال خواهد داد که بنا به تعبیر هاروی تراکم زمانی و فضایی پیدا خواهد نمود. فاصله ها تحت تأثیر زمان قرار می گیرد و مسأله فضاها ی مجازی مطرح می شود و نوعی سازماندهی فضا توسط زمان، تحت عنوان تراکم زمانی و فضایی به وجود خواهد آمد. این جا است که فاصله ها کاملاً منقرض خواهند شد. درهم تنیدگی عناصر زمان و مکان فضا پروری انسانی را برای تأثیر گذاری فرهنگی افزایش خواهد بخشید و ابعاد مکانی و زمانی را به بعد های دیگری از حیات بشر رهنمون خواهد ساخت. ابعادی که می تواند به او قدرت دیدن مهم ترین نادیدنی ها را خواهد نمود. انسان بر ابعاد گوناگون تری از حیات طبیعی و فضای زندگی خود اشراف پیدا خواهد نمود، شاید انسان خدای خویش را عینی تر خواهد یافت .

"انسان در پرتو آینده رسانه ها از زمین کنده خواهد شد و بر زمان حاکم خواهد شد". در این فضا است که "ریز جنبش های اجتماعی در برابر انحراف از معیارهای زندگی در دولت - رسانه های شبکه محور جهانی بسیار سریع و تأثیر گذار خواهند شد". چرا که در این "اتاق شیشه ای آزادی انسانی بیشتر تضمین، و امکان همگرایی بیشتر؛ با شبکه ی جهانی"، فراهم خواهد آمد. در پرتو همین معنا است که در عین حالی که وجود "بروز مازاد نشانگان"، گریزناپذیر، خواهد بود ولی، رسیدن به وحدت رفتاری و کنش همگرایانه و مسئولانه در جوامع خرد و کلان حیات رسانه ای در پرتو آزادی اندیشه، گسترش رفتار قانونمندان و کنش مسئولانه را در دولت - رسانه های جهانی شده فراهم خواهند ساخت .

زمینه های لازم برای ظهور حضور "انسان صالح" در "گستره ی پر پهنای باند مستحکم ادراک کامل بشری"، در بستر "حیات آزادمنشانه و منطق گرایانه ی رسانه" های مسئول و کارآمد، برای "برقراری صلح جهانی"، فراهم خواهد آورد .

آینده ی رسانه ها در پرتو فناوری های جدید و خلاقیت های بزرگ در حوزه ی افزارمندی های رسانه ای شامل فناوری های سخت و مکانیسم های متکی بر قدرت هوشیارانه، خواهد بود که زندگی در "اتاق شیشه ای جهان"، را از منظر ساختاری به سمت و سوی دوری از رذایل اخلاقی در پرتو آشکارسازی سریع و انتقال فوق العاده ی اطلاعات و اندیشه ها، پیش خواهد راند .

اگر در در عصر نخست، اطلاعات کنترلی و اثرگذاری رسمی بود؛ و نتیجه ی آن "کنترل اجتماعی"، بوده است. و در عصر دوم رسانه ها در پی اثرگذاری از طریق اطلاعات کنترل شده و اثرگذاری پذیرفته شده؛ دنبال می شود؛ و مدیریت اجتماعی اثرگذاری مد نظر است. در عصر سوم و در این گستره متوجه ایجاد فضای مناسب برای جهانی سازی اطلاعات و اثرگذاری هلو تراپیک خواهیم بود که به رهبری اجتماعی و همه جانبه رسانه ها در حیات جمعی و سیاسی می انجامد .

در پی این معنا و پیکره ی اثرگذاری های تعریف شده می توان به جغرافیای تاثیر و مرزبندی اثرات رسانه پروا روا داشت. خارج از این که رسانه ها در چه عصری هستند تاثیر آن ها را می توان در گستره ی دگرگونی های اجتماعی مورد عنایت قرار داد (مطهرنیا، مهدی، ۱۳۹۵: ۲۶۵).

- پیامدها

- توزیع و انتقال محتوا در تمام لایه ها و بسترهای مختلف اجتماع گسترش سریع پیدا خواهد کرد.
- توسعه صنایع رسانه ای و دستیابی به اطلاعات از طریق موبایل با استفاده از خدمات اترنتی.
- افزایش سطح و نفوذ، و سطح انتقال آزاد اطلاعات، بدون سانسور توسط اترنت.
- شکل کلی روند توسعه شبکه های اجتماعی جهت گیری تکاملی خواهند داشت.
- پهنای باندها جهانی خواهند شد و امکان فیلترینگ و جلوگیری از تبادل و تعامل اندیشه ها بسیار محدود خواهند شد.
- تدوین آینده نگارانه چرخه حیات رسانه ای در پرتو روش سناریونویسی شگفت انگیز خواهد بود.
- افزایش بالن گونه تعداد مخاطبان آنلاین و اوج گرفتن آن در آسمان رسانه ای به وجود خواهد آمد.
- اطلاعات انبوه ولی هدفمند بیشتر از گذشته در دسترس خواهد بود.
- ترکیب آفرینی عملیاتی میان قطعیت ها و عدم قطعیت ها به هدف تدوین بهترین سناریو ها در دستور کار دایمی قرار خواهد گرفت.

- افزایش سطح قدرت شرکت های بزرگ رسانه ای که تحت مالکیت خصوصی قرار دارند.
- نسل دیجیتال فرسوده؛ و نسل جدیدتری از رسانه های دیجیتالی رونمایی خواهد شد.
- سرعت نوآوری در تکنولوژی، و توانایی آدمی در توسعه فرایند افزایش اطلاعات دیجیتال به اوج خواهند رسید.
- تساهل تعدادی از مردم، و قانون گذاران، در مورد مراقبت از حریم شخصی بسیار بیشتر از امروز خواهد بود.
- توسعه صنایع رسانه ای و دستیابی به اطلاعات از طریق موبایل با استفاده از خدمات اترنتی، و فرا اترنتی، بسیار سهل تر و سریع تر خواهند شد.

- رسانه های آینده، دانش بنیاد خواهند بود.

- معنا پروری را در بستر انتقال دانش بینا ذهنی بدون محدودیت زبانی به وجود خواهد آورد.
- ساختار شکن خواهد بود و به دنبال ایجاد جامعه شبکه محور جهانی بر خواهد آمد.
- هویت ساز خواهد بود و سرزمین های مجازی - واقعیت های موازی - را باز خواهد آفرید و ملیت های جدیدی را به وجود خواهد آورد.

- به چسبندگی انسان به زمین پایان خواهد بخشید.
- زوال دایمی فاصله ها را به وجود خواهد آورد.
- انسان را از وضعیت "در زمان"، خارج و او را "بر زمان"، حاکم خواهد نمود.
- انسان حاکم بر زمان و رهبری رسانه ای جهان؛ حاصل خواهد شد.
- رهبری جنبش های توین اجتماعی را در تمامی سطوح زندگی بشری بر عهده خواهند گرفت (مطهرنیا. مهدی، ۱۳۹۵: ۲۸۶).

- هندسه آینده قدرت بر اساس رودرویی دو نیروی قدرت سیاسی دولت ها و قدرت اجتماعی ملت ها، شکل و محتوا خواهد پذیرفت.

- مرزهای ملی کم رنگ و ارتباطات اجتماعی گسترش بیشتری خواهد یافت.
- ملت - رسانه ها، و رسانه - کشورهای جهانی به عنوان بازیگران اصلی نظام بین الملل چهره نشان خواهند داد.
- هویت های دانش بنیاد دانایی بنیان تک سرنشین هسته ی اصلی ملت - رسانه های نوین خواهند بود.
- دولت ها حداقلی و ملت ها در پهنای باند پراکندگی جغرافیایی رسانه ای گسترش خواهند یافت.
- نبرد قدرت در واقعیت موازی و در فضای مجازی به عنوان زیست بوم واقعیت موازی گسترش و شدت بیشتری خواهد یافت.

منابع

۱. ایرا ماروین. لاپیدوس؛ (۱۳۸۱)، تاریخ جوامع اسلامی، ترجمه علی بختیاری زاده، تهران: انتشارات اطلاعات. چاپ اول
۲. اسمارت، بری-میشل فوکو- (۱۳۸۵)، ترجمه: چاووشیان، جوافشانی-میشل فوکو،
۳. فخام زاده پروانه، (۱۳۷۵) نقش نهادهای کلامی، پایان نامه کارشناسی ارشد، پژوهشگاه،
۴. آرکلک، استوارت (۱۳۷۹)، چارچوب های قدرت. ترجمه مصطفی یونسی تهران: مطالعات راهبردی،.
۵. احمدی، بابک (۱۳۷۳)، مدرنیته و اندیشه انتقادی. تهران: نشر مرکز،
۶. بریر، کلریر. پیربلانشه (۱۳۶۳)، ایران، انقلاب به نام خدا. تهران: سحاب،
۷. بشریه، حسین (۱۳۷۵)، جامعه شناسی سیاسی. تهران: نشر نی،
۸. دریفوس، هیوبرت-رابینو، پل (۱۳۷۹)، میشل فوکو، فراساختارگرایی و هرمنوتیک، ترجمه: حسین بشریه
۹. سعید، ادوارد (۱۳۷۱)، شرق شناسی. عبدالرحیم گواهی. تهران: فرهنگ اسلامی
۱۰. فولادوند، عزت الله (۱۳۷۶)، خرد در سیاست. تهران: طرح نو
۱۱. فوکو، میشل (۱۳۷۸)، ترجمه: سرخوش، نیکو-جهاننده، افشین، مراقبت و تنبیه (تولد زندان)
۱۲. فوکو، میشل (۱۳۷۰). انطباض و تنبیه. افشین جهاننده. تهران: نشر نی
۱۳. فوکو، میشل. (۱۳۷۸)، نظم گفتار، باقر رهام. تهران: نشر آگه
۱۴. قلی پور، آراین (۱۳۸۸)، جامعه شناسی سازمان ها، رویکرد جامعه شناسی به سازمان و مدیریت.
۱۵. کلی، مایکل (۱۳۸۵)، ترجمه: سجودی، فرزانه-نقد قدرت
۱۶. نادری، احمد (۱۳۸۴)، بررسی اندیشه و زندگی میشل فوکو، گزارش تحقیق نظری ارائه شده برای درس نظریه های جدید انسان شناسی دکتر فکوهی دانشگاه تهران، کارشناسی ارشد،
۱۷. وکیلی، شروین (۱۳۸۹)، نظریه قدرت
۱۸. وان دایک، تئون (۱۳۸۲). مطالعاتی در تحلیل گفتمان: از دستور متن تا گفتمان کاوی انتقادی، گروه مترجمان، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه ها
۱۹. هیوبرت، دریفوس، پل رابینو. فوکو، میشل فوکو. فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک. حسین بشریه. تهران: نشر نی، ۱۳۷۶.

۲۰. تاجیک، محمدرضا (آبان ۱۳۷۶)، انقلاب فرامردن؛ انقلاب اسلامی در نگاهی دیگر. پژوهشنامه متین، سال اول، شماره اول.

۲۱. تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۷)، وانموده متن و تحلیل گفتمان. گفتمان، سال اول، شماره اول / تابستان.

۲۲. خرمشاد، محمد باقر. فوکو و انقلاب اسلامی معنویت گرایی در سیاست. پژوهشنامه متین سال اول، شماره اول (آبان ۷۶).

۲۳. سمتی، محمد هادی «جنبش های جدید اجتماعی و تحقیق گفتمان از رفتار تا کشش جمعی». گفتمان سال اول، شماره صفر (بهار ۱۳۷۷).

۲۴. عضدانلو، حمید. روشنفکر و قدرت، گفتگوی میشل فوکو و ژیل الوز. اطلاعات سیاسی، اقتصادی. سال یازدهم، شماره ۱۱۰۱۰۹ (مهر و آبان ۱۳۷۵).

۲۵. معصومی همدانی حسین (۱۳۷۸)، ایرانیان چه رویایی در سر دارند. تهران: نشر هرمس.

۲۶. مطهرنیا مهدی (۱۳۹۵)، آینده رسانه ها و نقش آن ها در جنبش های نوین اجتماعی، قزوین دانشگاه بین المللی امام خمینی ره.

27. An analytics of power relations: Foucault on the history of discipline Roger; Deacon

28. Ben Gloder -Genology of pastoral power-2007.pp 158-176

29. doi: 10.1177/0952695102015001074History of the Human Sciences February 2002 vol. 15 no. 1 89-117

30. doi: 10.1177/0263276406062698 Theory, Culture & Society May 2006 vol. 23 no. 2-3 183-186

31. Heinrich Fink– Eitel, Foucault zur Einführung, Hamburg, S. 7

32. M. Foucault, Freiheit und Selbstsorge, Frankfurt a. Main, 1985, S. 12

33. Michel Foucault "Lascia ha anni di ritardo" corriere Della Serra, vol. 103, No, 230, Ler October 1978, P.1.

34. Michel Foucault "Lesecrito, quando La terla trema" coriere deua sera. vol. 103. No 228, settembre 1978, PP.1-2.

35. Michel Foucault "Tehran, La Fede contro La scia" corriere Della sera, vol. 103, No 237. 8 October 1978, P.11.

36. Michel Foucault "A quoi revent Les iraniens" Le Nouvel observateur, No 727. 16-22 October 1978. PP. 48-49.

37. Michel Foucault "una rivolt Le mani nude" corriere Della sera, vol. 103. november 1978, PP.1

38. Michel Foucault "Sfida all opposizione" corriere Della sera, vol. 103. No 262, 7 November 1978, PP.1-2.

39. Michel Foucault "La revolt dell Iran corre Sui nostri delli minicassette" corriere Della sera, vol. 103. No 273. November 1978, PP.1-2.

40. Joseph S Nay," Bound to Lead: The Chaging Nature of American power", New York: Basic Books, 1990, pp.5- 41.

41. Joseph.joffe, Bismark or" Biritian? Toward an Amirican Grand Strategy after Bipolarity, International Security", vol 19, No 4. (spering 1955), pp.94 - 17

42. William Wohlforth "The stability of a Unipolar World", international Security, vol.no. 1 (summer 1999).

43. http://socialsciences.ir/index.php?option=com_content&view=article&id=393:1392-06-23-07-06-14&catid=76:1391-07-08-18-29-24&Itemid=58No 261, 5

